

سنخ‌شناسی و بررسی الگوهای ساختاری تیپ ابلهان در قصه‌های عامیانه طنزآمیز ایرانی

ابوالفضل حرّی*

چکیده

این جستار، الگوهای ساختاری تیپ احمقان/ ابلهان را در قصه‌های عامیانه طنزآمیز ایرانی سنخ‌شناسی و بررسی می‌کند. از میان قصه‌های عامیانه، تیپ احمقان، از جمله تیپ‌های مهم در میان قصه‌های شوخی است که آرنه، تامپسون، مارزولف، و آتر گرد آورده و از ۱۲۰۰ تا ۱۹۹۹ دسته‌بندی کرده‌اند. این تیپ قصه‌ها، ویژگی‌های ساختاری و سنخی خاص خود را دارند. برای نیل به این ویژگی‌ها، پیکره‌دادگانی از کتاب مارزولف (۱۳۷۷) انتخاب، و تیپ هر قصه بر اساس نقش معرف کنش و کنش موجد نقش در قالب سه کارکرد ویژه/خویشکاری سنخ‌شناسی و بررسی و تحلیل شد و الگوهای ساختاری آنها استخراج گشت. بر این اساس، تیپ ابلهان، واحد خودبنیادی تعریف شد که در آن کارکرد ویژه ابلهان از همنشینی نقش و کنش حاصل می‌آید بدین معنا که کنش‌های تیپ احمق معرف نقش ابلهانه او در قصه‌ها، و متقابلاً، منبعث از نقش ابلهانه اوست که از مجموعه کنش‌های ابلهانه حاصل می‌آید. همچنین، دو الگوی ساختاری احمق در مقام کارگزار (با خود و دیگری) و کارپذیر (با خود و دیگری) در قصه‌ها شناسایی شد. از جمله مهم‌ترین یافته‌ها یکی این است که قصه‌های ابلهان واحدهای خودبنیادی هستند که می‌توان آنها را بر اساس نقش معرف کنش و کنش معرف طنز دسته‌بندی و تحلیل کرد.

کلیدواژه‌ها: سنخ‌شناسی، الگوی ساختاری، تیپ احمقان، قصه‌های عامیانه، کارکرد.

۱. مقدمه

حقیقت این است که قصه‌های ابلهان/احمقان را می‌توان بسان بسیاری دیگر از تیپ قصه‌ها، از منظرهای گوناگون بررسی و تحلیل کرد و الگوهای ساختاری حاکم بر آنها را استخراج و نظام‌مند کرد. علاوه بر طبقه‌بندی‌های مختلف قصه‌های عامیانه از جمله آرنه (۱۹۱۰)، آرنه-تامپسون (۱۹۶۱)، و آتر (۲۰۰۴) بر اساس شاخص‌های تیپ، موتیف و درونمایه که می‌توانند بسان الگوهای اولیه روشمند مطالعه‌ی قصه‌ها عمل کنند، واقع این است که تا پیش از پراپ (۱۹۲۸) هیچ الگوی درون‌متنی، ساختارهای حاکم بر قصه‌های عامیانه را به معاینه درنیاورده است. الگوی پراپ در واقع، اولین رویکرد روشمند در مطالعه‌ی قصه‌های عامیانه محسوب می‌شود. این رویکرد که البته ضعف‌ها و قوت‌های خاص خود را دارد، بعدها به دست پژوهشگرانی مانند دوندس (۱۹۶۴، ۱۹۹۷)، جیسون (۱۹۶۵)، برمون (۱۹۸۳)، از میان سایرین، بسط و توسعه می‌یابد. با این حال، مهم‌ترین ایراد روش پراپ این است که فقط به ساختار درونی قصه‌ها توجه می‌کند و رویکرد ساختاری و ریخت‌شناسانه‌ی او اقتضاء می‌کند که به سایر وجوه قصه‌ها از جمله بافت شکل‌گیری و مسائل فرهنگی، اجتماعی، و به ویژه روان‌شناختی حاکم بر قصه‌ها توجه کمتر نشان بدهد. با این حال، به نظر می‌آید پیروان پراپ از جمله و به ویژه برمون (۱۹۷۳) تلاش کردند که با در تعریف مفهوم کارکرد از دو مفهوم کلیدی یعنی کنش و نقش هم استفاده کنند. از این رو، کارکرد را هم‌نشینی کنش با نقش تعریف می‌کند. با این وصف، می‌توان در تحلیل قصه‌های عامیانه طنزآمیز و از آن میان تیپ ابلهان، دیگر به شاخص موتیف و درونمایه که پیشنهاد آرنه و تامپسون است، اکتفا نکرد و در تحلیل قصه‌ها، از الگوهای ساختاری کمک گرفت. این جستار تلاش می‌کند از رهگذر رویکرد روایت‌شناسی ساختارگرا، الگوهای ساختاری تیپ ابلهان را در قصه‌های عامیانه طنزآمیز ایرانی سنخ‌شناسی و بررسی و تحلیل کند.

۲. پیشینه مرتبط با بحث

عمده‌ی افرادی که در باب طبقه‌بندی و سنخ‌شناسی ادبیات عامیانه سخن گفته‌اند، گونه‌های معرف و موجد شوخی و طنز را در دسته‌بندی‌های خود آورده‌اند. برای نمونه، آرنه تامپسون (۱۹۶۱)، گونه‌های شوخی را در یک طبقه جداگانه قرار داده و زیرگروه‌هایی برای آن در نظر گرفته‌اند. همین دسته‌بندی در ویراست آتر (۲۰۰۴) از طبقه‌بندی آرنه-تامپسون نیز دیده

می‌شود. لیکن به این طبقه‌بندی‌ها چند ایراد وارد است که پراپ (۱۹۲۸) و دوندس (۱۹۹۷) از میان سایرین به برخی از آنها اشاره کرده‌اند از جمله اینکه، تعاریف و مرزبندی دو شاخص تیپ و موتیف مشخص نیست، یا اینکه، برخی گونه‌ها با هم همپوشانی دارند، یا اینکه، این طبقه‌بندی‌ها عمدتاً بر اساس قصه‌ها یا مواد و مطالب اروپایی است و به بخش‌های غیراروپایی کمتر ارجاع داده شده و جز اینها. علاوه بر این ایرادها، نکته مهم در ارتباط با گونه‌های طنز این است که تعاریف و مرزبندی این گونه‌ها در نسخه آلمانی کتاب آرنه (۱۹۱۰) و نسخه انگلیسی ترجمه تامپسون (۱۹۶۱) و ترجمه فارسی کتاب مارزولف (۱۳۷۷)، جای چند و چون دارد و پرسأله است که حری (۱۳۹۷، زیرچاپ) به برخی نکات و طبقه‌بندی‌های متداول قصه‌های شوخی و/یا طنزآمیز و از جمله به طبقه‌بندی آرنه تامپسون از شوآنک/ قصه‌های عامیانه طنزآمیز اشاره کرده است. تاکنون کمتر مقاله‌ای این مباحث را پی گرفته است. حری (۱۳۹۷، زیر چاپ) ابتدا، ایرادهای وارد بر این طبقه‌بندی‌ها را بررسی، و نمونه‌ای از قصه‌های طنزآمیز ایرانی (تیپ ۱۲۱۱: «زن ابله بعبع کردن بز را با خندیدن اشتباه می‌کند» (مارزولف ۱۹۸: ۱۳۷۱) را به تفصیل از منظر دو مولفه ساختارگرایانه یعنی نقش و کنش بررسی کرده است.

با این حال، تاکنون، قصه‌های عامیانه طنزآمیز کمتر مورد توجه بوده است. هرچند، به تازگی فاضلی (۱۳۹۳) کتاب *بررسی متون طنزآمیز عامیانه ایرانی* را منتشر کرده که قصه‌ها را عمدتاً از دیدگاه رویکرد پراپ بررسی کرده، لیکن رویکرد نظری این کتاب محل تامل و بحث است. این کتاب چهار فصل و دو پیوست دارد. فصل اول، به کلیات پژوهش، فصل دوم به مبانی نظری، فصل سوم به طبقه‌بندی و تحلیل قصه‌ها و فصل چهارم، به زمینه‌ی اجتماعی متون طنزآمیز پرداخته است. نویسندگان در فصل دوم به اجمال رویکردهای ساختارگرایانه به قصه‌های عامیانه و به ویژه رویکرد پراپ را مرور می‌کنند. نویسندگان در فصل سوم، داستان‌های طنزآمیز را به دو دسته کلی تقسیم می‌کنند: داستان‌های مربوط به اشخاص رند و ساده‌لوح که خود به سه دسته تقسیم می‌شود: الف) داستان‌هایی که رند، ساده‌لوح را می‌فریبد، ب) داستان‌هایی که رند در کار فریب ناکام می‌ماند و ج) داستان‌هایی درباره ساده‌لوح که رند در آن نقشی ندارد (ص. ۵۲) و دسته دوم، سایر قصه‌های شوخ‌طبعانه. در اینجا، چند نکته ذکر شدنی است. اول، پیدا نیست نویسندگان بر چه اساس به این دو نوع تقسیم‌بندی کلی نایل آمده‌اند؟ دوم، باز پیدا نیست نویسندگان بر چه اساس، نوع اول را به سه دسته‌ی فرعی‌تر تقسیم کرده‌اند. نویسندگان در ادامه، به گونه‌شناسی

شخصیت‌های داستان‌های طنز اشاره می‌کنند و شش نوع شخصیت را از هم متمایز می‌کنند: ساده‌لوح، رند، دانای ساده‌لوحان، همراه ساده‌لوح، هوشیار، و دانای هوشیار (همانجا: ۵۸-۶۰). باز همچنان یک مسأله لاینحل است: اینکه نویسندگان چگونه و بر چه اساس به این شش تیپ شخصیت دست یافته‌اند و اصلاً معیار و ضوابط تمایز میان این اشخاص در چیست؟ در عین اینکه، نویسندگان هیچ تعریف مشخصی هم از واژگان ساده‌لوح، رند، هوشیار و دانای هوشیار به دست نمی‌دهند. با این حال، نویسندگان تلاش می‌کنند که برای این نوع تیپ‌ها، داستان‌هایی را شاهد مثال آورند و تحلیل کنند که در خور توجه و ستودنی است. از همه مهم‌تر اینکه، نویسندگان هیچ جمع‌بندی از مباحث خود به دست نمی‌دهند و بلافاصله، به زمینه‌ی اجتماعی داستان طنزآمیز می‌پردازند. کتاب با دو پیوست به پایان می‌آید که در یک پیوست، به دسته‌بندی مارزولف از قصه‌های شوخی اشاره شده است.

۳. چهارچوب و روش پژوهش

این پژوهش چهارچوب زیر را دارد:

- پیکره دادگانی زبان فارسی: این پیکره مشمول قصه‌های عامیانه‌ای می‌شود که در مجموعه قصه‌های ایرانی ذکر و در کتاب مارزولف (۱۳۷۷) گرد آمده است. مطالعه و بررسی این قصه‌های منتخب، از نوع سنخی Representative or typical case خواهند بود یعنی بررسی یک قصه‌ی عامیانه‌ی طنزآمیز که می‌تواند نمونه‌ای از کل قصه‌های طنزآمیز به شمار آید.
- اندازه پیکره‌های دادگانی: اندازه این پیکره از قصه‌های کوتاه تا قصه‌های بلند عامیانه در نوسان است.
- گردآوری دادگان: دادگان از میان قصه‌های عامیانه‌ی ایرانی مبتنی بر طبقه‌بندی جهانی آرنه-تامپسون، و مارزولف و به ویژه مجموعه قصه‌ی مشدی گلین خانم (الول ساتن ۱۳۷۴)، قصه‌ی ایرانی (انجوی شیرازی، ۱۳۵۲، و شوقات‌ها (نادری، ۱۳۸۰) (که جملگی در مارزولف فهرست شده‌اند) انتخاب می‌شوند، و در فرایند بررسی، به سایر طبقه‌بندی‌ها از جمله آتر (۲۰۰۴)، الشامی (۲۰۰۴) و جیسون (۱۹۵۶) نیز اشاره خواهد شد.

- واحد بررسی (unit of analysis): واحد بررسی دادگان به سبب آنکه عمده قصه‌ها بلند هستند، عمدتاً معطوف به خط سیر اصلی قصه خواهد بود به گونه‌ای که معرف کنش خنده در قصه باشد.

- تحلیل دادگان (data analysis): در تحلیل دادگان علاوه بر بررسی شاخص تیپ-موتیف در طبقه‌بندی جهانی قصه‌ها که آرنه-تامپسون-آتر ارائه کرده‌اند، به ویژگی‌های ساختار روایی و به ویژه کارکردهای پیشنهادی پراپ، و نقش معرف کنش و کنش موجد نقش پیشنهادی برمون هم اشاره خواهد شد.

ابتدا، آرنه است که بر اساس شاخص موتیف، قصه‌های ابلهان را سنخ‌شناسی می‌کند. سپس، تامپسون، طبقه‌بندی آرنه را کامل می‌کند. تقریباً تمامی طبقه‌بندی‌های متأخر از جمله مارزولف، به طبقه‌بندی آرنه-تامپسون نظر دارند. پس از آرنه-تامپسون، آتر (۲۰۰۴) با بازنگری در دسته‌بندی آنها، شوانک و زیرگروه‌های آن را بسط و گسترش می‌دهد. الشامی (۲۰۰۴) نیز در تیپ‌های قصه عامیانه در جهان عرب، دسته‌بندی آرنه-تامپسون-آتر را کامل‌تر ارائه می‌کند.

۱.۳ سنخ‌شناسی و تحلیل قصه‌های ابلهان

از طبقه‌بندی آرنه-تامپسون-آتر و به تبعیت آن، مارزولف و سایرین، پیداست که قصه‌های شوخی را عمدتاً بر اساس تیپ افراد سنخی، مضمون و درونمایه‌ی آنها، تقسیم و کار بررسی را از قصه‌های شوخی یا قصه‌های احمقان/ابلهان (numskull) آغاز کرده‌اند. لیکن، اولین پرسش اینجاست که چرا این گروه از آدمیان؟ به دیگر سخن، این گروه، چه ویژگی‌هایی دارند که در زمره قصه‌های شوخی قرار گرفته‌اند و از چه رو از دیگر گروه‌های سنخی بازشناختنی‌اند؟ آیا به صرف اینکه، این گروه، کارهایی نامعقول انجام می‌دهند، متخلق به این صفت شده‌اند؟ اصلاً مگر گروه ابلهان چه ویژگی‌هایی دارند؟ اصلاً احمق (اگر این واژه معادل کارآمدی برای دو واژه انگلیسی numskull و/یا fool باشد) کیست و چه خصوصیتی دارد؟ تازه، آیا از حیث فرهنگی، فرد احمق، ویژگی‌های اجتماعی و فرهنگی منحصر به فرد دارد؟ وجه خصیصه‌نمای احمق از گروه مقابل آن یعنی دانا و زیرک چیست؟ آیا اصلاً این تقابل دوگانه‌ی دانا/نادان راهگشا خواهد بود؟ و آیا فروکاستن ویژگی‌های اشخاص به دو نوع سنخ دانا/نادان، عدم توجه به سایر ویژگی‌های این آدمیان نخواهد بود؟ و دهها پرسش از این دست.

۲.۳ تبار واژه احمق / ابله

در لغتنامه‌های انگلیسی، فرد نادان و کودن را numskull می‌نامند. در زبان فارسی، واژه «احمق» که صفت تفضیلی در مقام اسم است، از «حُمق» (homgh) به معنای نادانی و «حَمَق» (hamegh) به معنای فرد نادان می‌آید. دهخدا، چندین معادل برای آن ذکر می‌کند: «گول، کالیوه، نادان، بی‌عقل، نابخرد و ابله» (نیز بنگرید به صدری افشار و همکاران، ۱۳۸۷: ۵۱). از این حیث، احمق و ابله، ویژگی مشترک دارند. در مجموع، به نظر می‌آید که مجموعه اعمال و رفتارهایی را که آدمیان انجام می‌دهند و به جای منفعت مادی و معنوی، عمدتاً ضرر در پی می‌آورد، شامل معناهای حماقت می‌شود. با این حال، آنچه برای ما مهم است این است که آیا مجموعه کنش‌ها و اعمالی که ابلهان در مقام اشخاص سنخی، انجام می‌دهد، به یک واحد روایی (narrative unit) برای تعریف قصه ابلهان و شخص احمق، ختم می‌شوند یا خیر؟ اگر ختم شوند، قصه ابلهان را می‌توان مجموعه کنش‌های معرف و موجد حماقت (actions generating stupidity)، شخص موجد این کنش‌ها را احمق (stupid)، و مجموعه قصه‌های واجد این کنش‌ها را، قصه ابلهان (stupid tale) بنامیم. با این وصف، قصه ابلهان، واحد روایی خودبنیانی (self-contained) است مشتمل بر یک یا چند کنش و رخداد که نشان می‌دهد یک فرد، افراد یا گروهی از مردمان ویژگی حُمق و نادانی را آینگی می‌کنند. این تعریف، البته مبتنی بر مجموعه رخدادهاست و این رخدادها واجد هر ویژگی که باشند، تجسم خصوصیت حُمق، و/یا خلق و خو و سرشت حُمق یا احمق خواهند بود. اگر این تعریف را بپذیریم، آنگاه می‌توان الگوهای ساختاری حاکم بر مجموعه قصه‌های ابلهان را سنخ‌شناسی و تحلیل کرد.

از دیگر سو، این قصه‌ها را می‌توان بر اساس برخی طبقه‌بندی‌های مرسوم مرتبط با تیپ ابلهان از جمله کلاپ (۱۹۴۹) و یانیک (۱۹۹۸) نیز تبارشناسی کرد. کلاپ به شش موقعیت بلاهت آفرین اشاره می‌کند و یانیک نیز ابلهان را در ۴ گروه قرار می‌دهد: احمق دانا، احمق ساده‌لوح، احمق شیاد، و احمق معصوم. بر این اساس، به نظر می‌آید احمق-قهرمانان قصه‌های عامیانه، آمیزه‌ای از این انواع چهارگانه را به نمایش می‌گذارند. در برخی تیپ‌ها، احمق نه از نقطه ضعف و امیال خود خبر دارد و نه از نقطه ضعف دیگران، از این رو به سهولت فریب می‌خورد و تسخر می‌شود (احمق معصوم در یانیک و/یا ضعیف‌النفس در کلاپ). برای نمونه، تیپ 1260A که در آن، به سبب بلاهت یا نقطه‌ضعفی که دارد، کارهای ابلهانه می‌کند: انگور می‌خورد، بعد آب می‌نوشد و سپس در آفتاب می‌نشیند تا شراب

درست کند! شیر را همراه با برنج در چاه می‌ریزد تا شیربرنج درست کند. یا اینکه در تیپ 1273A زنی کودن برای آنکه سفیدبخت شود، کوچه را با صابون‌های مغازه‌ی شوهرش، فرش می‌کند. یا اینکه در تیپ 1319، مرد نادانی یک خربزه می‌خرد به این امید که یک سال در میان، برایش بز و خر بزاید! در راه بازگشت به خانه، خربزه از دستش به بوته‌زاری می‌افتد و به ناگاه، خرگوشی از بوته‌زار به بیرون می‌جهد. ابله تصور می‌کند که خرگوش می‌باید کره‌خوری نوزاد باشد! یا اینکه در تیپ 1320، خدمتکار با تصور اینکه ارباش که سیگاری گیرانده، آتش گرفته، بر سرش آب می‌ریزد! یا در تیپ 1330، دختری نادان با شمعی روشن که در دست دارد، قصد دارد از جایی دور آتش تهیه کند.

در برخی تیپ قصه‌ها، احمق از نقطه‌ضعف خود خبر ندارد، لیکن نقطه‌ضعف دیگران را می‌شناسد و از این رو آنها را فریب می‌دهد (احمق شیاد در کلاپ و یانیک). در تیپ 1338B، مردی که سر در پی شناخت نادانان دارد، به افرادی برمی‌خورد که ساده‌ترین نکات زندگی روزمره را نمی‌شناسند یعنی از نقطه‌ضعف خود خبر ندارند. مرد دانا که در این تیپ برخلاف دسته‌بندی کلاپ و یانیک نقش شیاد ندارد، بلکه دانایی زیرک است، چیزهایی را به نادانان می‌آموزد: مردم نادان نمی‌دانند که ظرف‌های کثیف قابل شستشوند؛ نادانان حمام را نمی‌شناسند؛ و نادانان نمی‌دانند کرسی چیست. گاه، امپال خود را می‌شناسد اما از دوز و کلک دیگران خبر ندارد (احمق ساده‌لوح). نمونه این تیپ در میان قصه‌های عامیانه فراوان است. گاه، احمق هم از نقطه‌ضعف خود خبر دارد هم از دیگران، از این رو می‌تواند دست به کنش‌هایی نکته‌سنجانه بزند (احمق دانا در یانیک، احمق هزال/کمیک/لوده در کلاپ). در تیپ *1341C، مردی شوخ‌طبع در مقام احمقی دانا/هزال/کمیک به دزدی که شبانه به خانه‌ی او آمده می‌گوید که او خودش روز روشن چیزی در خانه‌اش پیدا نمی‌کند، در شب تاریک او چگونه برای دزدی آمده است؟

۳.۳ ماهیت کارکردهای طنزآمیز

با توجه به تعریف پراپ از کارکرد یعنی، «عمل یک شخصیت بر اساس اهمیتی که در سیر کنش دارد» (۱۹۶۸:۲۱)، یک یا چند شخص بازی، کنش‌هایی را در قالب چند رخداد بروز می‌دهند که می‌تواند معرف نقش آنها باشد و متقابلاً این نقش، معرف کنشی باشد که آنها انجام می‌دهند. در بخش اول این داستان (تیپ ۱۲۱۱)، زن/عروس/فاطمه در مقام نقش یا شخص بازی، به تصور اینکه، یک حیوان/بز/بزغاله (که در اصل گنگ است)، خطای او را

به شوهر گزارش خواهد کرد، مجموعه کنش‌هایی را انجام می‌دهد (لباس و زر و زیور خود را به حیوان می‌دهد) و اشخاص دیگر نیز به تبعیت از او چنین می‌کنند (مادر شوهر، دختر چراغ به دست و مردمان ظرف کثیف‌کن (در بخش دوم و سوم داستان)، در الول ساتن، خسو و خسر، پدر و مادر فاطمه، پسر زال و ارباب، در روشن رحمانی). لیکن، قهرمان که این کنش‌ها را غیرمنطقی می‌بیند، برای گریز از این حماقت‌ها، دست به عزیمت می‌زند. در اینجا، یک فرد یا افرادی، برخی کنش‌ها را انجام می‌دهند که به نظر قهرمان ابلهانه جلوه می‌کند و در مقابل، این کنش‌های ابلهانه، معرف شخصیت آنها می‌شود. از این کنش معرف نقش به کنش حماقت و از نقش یا نقش‌هایی که این کنش حماقت را انجام می‌دهند، به احمق یاد می‌کنیم. حال، در پرتو تعریف پراپ، می‌توان، همکنشی کنش و نقش را کارکرد حماقت بنامیم؛ به دیگر سخن کارکرد حماقت برابر است با تعامل کنش حماقت با نقش احمق. از این رو، در این داستان، آن فرد یا افرادی که کنش‌های ابلهانه انجام می‌دهند و این کنش‌ها، معرف نقش آنها می‌شود، اشخاص احمق نام دارند و آنکه، با این کنش‌ها- با عزیمت و رهسپاری- مقابله می‌کند، غیراحمق/عاقل، نام دارد. با این وصف، تمام قصه‌هایی که در آنها، فرد یا افرادی دست به انجام دادن کنش‌های ابلهانه می‌زنند، در زمره و سنخ قصه ابلهان قرار می‌گیرند. حال، اگر ریخت‌شناسی را توالی کارکردها تعریف کنیم، قصه ابلهان عبارت است از کنش حُقق که نقش احمق آن را ایفا می‌کند. در واقع، با این ریخت‌شناسی، می‌توان سنخ اشخاص و کنش‌ها را تعیین کرد و این نوع قصه‌ها را در طبقه‌ای مبتنی بر کارکرد و نه تیپ یا موتیف جای داد. این کارکردها، می‌توانند جایگزین «موتیف‌های» پیشنهادی وسلوفسکی و «عناصر» پیشنهادی بدیه نیز شوند. از این حیث، گرچه تعداد اشخاص قصه‌های ابلهان که پراپ از آنها به متغیرها یاد می‌کند، ممکن است بسیار باشد، لیکن، کارکردها یعنی نقش/کنش‌هایی که بر عهده دارند و به باور پراپ ثابت و به نقش‌های قصه وابسته‌اند، محدود و اندک است.

۴.۳ ساختار روایی طنزآمیز قصه ابلهان

با توجه به آنچه درباره‌ی کارکردهای طنزآمیز گفتیم، می‌توان برای این دسته کارکردهای طنزآمیز الگوی روایی نظام‌مندی ترسیم کرد. از این حیث، کارکرد طنزآمیز است که به مثابه سنگ بنا یا «مولکول ساختار یک قصه» (Propp 1968:78) در پیشبرد پی‌رنگ و خط سیر قصه‌ی عامیانه‌ی طنزآمیز نقش ایفا می‌کند. بنابه این تعریف، ساختار قصه‌ی عامیانه، «یگانه

عنصر ثابت قصه» (ibid: 21) محسوب می‌شود. از این رو، اگر به پیکره‌ی قصه‌ی ابلهان که مارزولف گردآورده، دقت کنیم، یعنی قصه‌هایی که عمدتاً از نوع ساختاری دوم در الگوی پراپ تبعیت می‌کنند، درمی‌یابیم که ساختار قصه‌ها از یک الگوی مشخص تبعیت می‌کند: قهرمان قصه با مشکل نادانی دیگران روبروست. دست به سفر می‌زند تا چاره‌ای بیابد. ناکام‌تر از قبل به خانه مراجعه می‌کند. این خط سیر، عمدتاً حول سه کارکرد اصلی می‌چرخد:

۱. قهرمان که معمولاً داناتر از بقیه است، با مسأله‌ای روبرو می‌شود (کارکرد اول)
۲. قهرمان در برابر این مسأله دست به واکنش می‌زند (کارکرد دوم)
۳. واکنش قهرمان معمولاً نتیجه دلخواه به بار نمی‌آورد و او ناکام‌تر از گذشته از سفر باز می‌گردد (کارکرد سوم).

این خط سیر، یک بازیگر دارد که در دو نقش قهرمان و بخشنده ظاهر می‌شود: فردی که با مشکل روبروست و همو که تلاش می‌کند مشکل را حل کند. تیپ ۱۲۱۱ که در بالا بررسی کردیم، تجسم تمام و کمال این الگوی ساختاری محسوب می‌شود. البته، محتمل است که این کارکردهای اصلی با برخی کارکردهای فرعی هم همراه باشند. آنچه قصه‌های عامیانه‌ی دارای این نوع ساختار را از هم متمایز می‌کند نه کارکردهای اصلی، که کارکردهای فرعی و تابع هستند، چنانکه از مصادر و منابع مختلف تیپ پیش‌گفته پیداست: در عمده‌ی مصادر داستان، کارکردهای اصلی یکسانند، و آنچه قصه‌ها را از هم متمایز می‌کند، کارکردهای تابع و فرعی مترتب بر کارکردهای اصلی است، چنانچه در رونوشت‌های الول ساتن و روشن‌رحمانی از تیپ ۱۲۱۱ دیدیم.

در الگوی ساختاری دیگر از قصه‌های عامیانه، احمق یا گروهی از ابلهان با یک مسأله بغرنج دست به گریبان هستند که لاینحل است یا اینکه آنها به سبب بلاهتی که دارند، قادر به حل مسأله نیستند و در نتیجه، پاسخ دلخواه را پیدا نمی‌کنند. در اینجا، شخصیتی دیگر که می‌تواند احمقی دانا/زیرک/هزال و شوخ باشد در مقام بخشنده/دهنده (donor) در رویکرد پراپ، پایش به ماجرا باز می‌شود و احمق/احمقان به کمک او، مشکل خود را حل می‌کنند و نتیجه‌ی دلخواه را به دست می‌آورند. در این نوع ساختاری، کارکردهای ابلهان، اصلی، و کارکردهایی که فرد تازه‌وارد انجام می‌دهد، حکم کارکردهای فرعی را دارند. این الگو را می‌توان به شکل زیر ترسیم کرد:

۱. احمق یا گروه ابلهان در مقام قهرمان، با مسأله‌ای روبرو می‌شوند.

۲. یک احمق یا فردی دیگر تلاش می‌کند مسأله را حل کند.

۳. فردی دیگر در مقام بخشنده که رفتاری معقولانه‌تر از ابلهان دارد، پادرمیانی و مشکل را حل می‌کند، و یا با رفتار خود نشان می‌دهد که ابلهان در اشتباهند.

این الگو، دو بازیگر/نقش دارد: قهرمان، بخشنده: احمق که با مشکل روبروست و بخشنده که با وساطت، مشکل را برطرف می‌کند. در تیپ اصلی ۱۲۹۴ که در آرنه-تامپسون-آتر آمده، گوساله‌ای (شتری/گوسفندی/بزی/گاوی در رونوشت‌های مختلف) سر در کوزه‌ای فرو برده و بیرون نمی‌آورد. فردی در مقام احمق ساده‌لوح (بر اساس کلاپ و یانیک) پادر میانی و توصیه می‌کند سر گوساله را قطع کنند، سپس کوزه را بشکنند و بعد قطعات را دوباره بچسبانند. در اینجا، فرد میانجی، خود از سایرین احمق‌تر است. در تیپ فرعی 1294B، گوساله/گاو/بز/شتر، جای خود را به یک بچه/زن می‌دهد که سرش در کوزه گیر کرده، و احمق پیشنهاد می‌دهد که سر را قطع کنند. در تیپ فرعی ایرانی این قصه یعنی تیپ 1294A، که مازولف (ص. ۲۰۰) آن را از صبحی (مجلد دوم) نقل می‌کند، دختری ابله با این مشکل روبروست که دستش را برای بیرون آوردن پنیر در کوزه فرو برده، لیکن، دست همراه با پنیر، از کوزه بیرون نمی‌آید. در نتیجه، تلاش‌های دختر ابله، ناکام می‌ماند. مردی زیرک وارد ماجرا می‌شود و به قدری دخترک را قلفک می‌دهد که دختر از خنده، پنیر را از دستش رها می‌کند و دست را از کوزه بیرون می‌آورد. در این تیپ قصه‌ها، بخشنده به دو گونه پادر میانی می‌کند: یا ماجرا را ختم به خیر می‌کند و آسیبی به قهرمان نمی‌رساند، یا اینکه با پیشنهاد خود، به قهرمان یاری می‌رساند.

طرفه اینکه همین مجموعه کارکردها در قصه‌ی حیوانات نیز آمده است. برای نمونه، در تیپ 68A در طبقه‌بندی آرنه-تامپسون-آتر، روباهی که سر خود را درون کوزه برده، راه گریزی نمی‌یابد. در نهایت شکار یک آدمیزاده می‌شود. در رونوشت‌های دیگر، روباه برای رهایی خود را در آب غرق می‌کند یا اینکه، کوزه را می‌شکند. در رونوشت ایرانی این قصه که بر اساس دو روایت انجوی شیرازی (۱۳۹۵: ۲۰۸-۲۱۴) در مارزولف (ص. ۵۹) آمده، روباهی از صدایی که در یک کوزه‌ی خالی پیچیده، وحشت می‌کند اما همین که به اشتباه خود پی می‌برد، برای جبران مافات، کوزه را به دم خود می‌بندد و در آب رها می‌کند. کوزه، پر آب می‌شود و روباه برای نجات خود، مجبور می‌شود دم خود را قطع کند.

همان‌گونه که پیداست اگر کارکرد را ملاک طبقه‌بندی قرار بدهیم، برخی از داستان‌ها که در تیپ‌های دیگر آمده مثل همین قصه که در طبقه‌ی حیوانات آمده، می‌تواند ذیل

داستان‌های طنزآمیز نیز قرار بگیرد، لیکن چون قهرمانان آن نه انسان بلکه حیوانات هستند، این قصه در زمره فابل یا حکایات تمثیلی نیز جای می‌گیرد.

در سومین الگوی ساختاری قصه‌های ابلهان، ادعاهایی گزافگون می‌کند، لیکن شرایط و موقعیت‌ها به گونه‌ای رقم می‌خورد که ادعاهای او به طرزی طنزآمیز اثبات می‌شوند. این ساختار که عمدتاً در ذیل قصه‌های رخداد‌های الابختکی در آرنه-تامپسون-آتر (شمارگان ۱۶۴۰-۱۶۷۴) آمده است، فردی که ظاهراً واجد ویژگی‌های متداول حماقت نیست، ادعاهایی گزاف را مطرح می‌کند، لیکن شرایط به نفع او رقم می‌خورد. در رونوشت فارسی این تیپ که در مارزولف (ص. ۲۳۶) آمده، مردی ادعای پهلوانی می‌کند به دلیل آنکه هزار مگس را کشته است (در نسخه‌ی اصلی، خیاطی با یک فوت هفت مگس را می‌کشد) یا ادعا می‌کند که دو شیر را کشته است. ناگزیر می‌شود با دشمن بجنگد. هنگامی که اسب رم می‌کند، خود را به درختی می‌بندد. اسب، درخت را از جا در می‌آورد و باد درخت را در هوا می‌چرخاند و دشمن می‌گریزد. این فرد باید با شیر می‌مقابله کند. اما از ترس شیر، به بالای درختی پناه می‌برد. از اتفاق، از بالای درخت روی شیر می‌افتد و سوار بر شیر، وارد شهر می‌شود. در این ساختار نیز، فرد با مسأله‌ای روبروست که همان ادعاهای گزاف اوست. ناچار است این ادعاها را اثبات کند. شرایط اما به نفع او پیش می‌رود و موقعیت‌ها و کنش‌هایی طنزآمیز رقم می‌خورد.

و البته، می‌توان چندین الگوی ساختاری دیگر نیز بر اساس کارکردهای طنزآمیز در این قصه‌ها شناسایی کرد. حال، اگر ملاک ریخت‌شناسی، سنخ‌شناسی و طبقه‌بندی قصه‌های ابلهان را نه تیپ‌ها و موتیف‌ها، بلکه کارکردهای ابلهانه در نظر بگیریم، قصه‌های واجد این کارکرد از طبقه‌های دیگر را نیز می‌توان در این گروه جای داد، یا حتی برخی تیپ‌ها را از این گروه خارج کرد. برای نمونه، در تیپ ۱۳۳۳ که مارزولف آن را در این گروه جای داده، هیچ کارکرد ابلهانه‌ای رخ نمی‌دهد، بلکه، کنش دروغ‌گویی یک چوپان در نهایت، بره‌ها را به دست گرگ می‌سپارد. یا در تیپ ۱۳۴۱، نه کارکرد ابلهانه، بلکه کارکرد حرص است که دزد حریص را از دستیابی به کیسه زر محروم می‌کند. یا اینکه، در تیپ ۱۳۷۴ که مارزولف آن را در گروه قصه‌ی زوجان قرار داده، کارکرد ابلهانه سبب می‌شود زن ابله که از همسایه آشپزی یاد می‌گیرد، در نهایت، داخل ظرف غذا، مستی کثافت بریزد. با این وصف، بخش عمده‌ی تیپ‌هایی که مارزولف در گروه‌های «زن احمق و شوهرش» (۱۳۸۰-۱۴۴۰)، «مرد احمق و همسرش» (۱۴۰۶-۱۴۲۹)، «زوج نادان» (۱۴۳۰-۱۴۳۹) و «مرد کودن» (۱۶۷۵-

۱۷۲۴) از میان سایر تیپ‌ها، قرار داده، نقش معرفِ کنش و کنش معرفِ نقش خواهند بود. در اینجا، فرد احمق، نقش و کنشی که انجام می‌دهد، حماقت نام دارد. از این رو، اگر ملاک طبقه‌بندی را نه تیپ یا موتیف، بلکه کنش معرفِ نقش یا نقش معرفِ کنش که کارکردها را می‌سازند، قرار دهیم، لازم است طبقه‌بندی آرئه-تامپسون و به همین نسبت طبقه‌بندی مارزولف را دستکاری و گروه‌بندی دوباره کنیم. با این حساب، دیگر فرقی نمی‌کند که نقش احمق را زنان (تیپ‌های ۱۳۸۰-۱۴۰۴)، مردان (تیپ‌های ۱۴۰۶-۱۴۲۹)، زوجان (۱۴۳۰-۱۴۳۹)، یا حتی مرد کودن (تیپ‌های ۱۶۷۵-۱۷۲۴) بازی کنند. می‌توان این تیپ‌ها یا هر تپیی را که واجد کارکرد حماقت باشند، در طبقه‌ای جدید به اسم «نقش / کنش احمق / حماقت» جای داد. از این رو، محتمل است که تیپ‌هایی نیز نه فقط از خود طبقه‌های شوخی بلکه از سایر طبقه‌های قصه‌ها نیز در این گروه‌بندی جدید قرار گیرند. برای نمونه ممکن است قصه‌ای که در طبقه‌های پریشان، حیوانات و جز اینها قرار گرفته‌اند، واجد کنش معرفِ نقش حماقت / احمق باشند.

با این حال، نکته مهم این است که آنچه ممکن است قصه ابلهان را از یکدیگر متمایز کند، نه شخص بازی، بلکه نوع و نحوه انجام شدن کنش ابلهانه است و میزان طنزآوری این قصه‌ها را همین نوع و نحوه انجام شدن کنش ابلهانه تعیین می‌کند. به دیگر سخن، بحث اصلی این است که کارکردهای واجد حماقت، طنزآمیزند و این طنزآمیزی از جمله مولفه‌های معرف‌الگوهای ساختاری قصه‌ها و / یا ساز و کار حاکم بر طنزآوری آنها محسوب می‌شود.

در مجموع، در قصه ابلهان، از حیث ساختار درونی قصه، کارکرد ابلهانه، از تعامل میان کنش معرفِ نقش و نقش معرفِ کنش و از تقابل امر ممکن / ناممکن و امر منتظره / غیرمنتظره یا مترقبه / غیرمترقبه حاصل می‌آید. در مقابل، این کارکرد ابلهانه، سبب می‌شود که ما در مقام قصه‌نویس، به قصد سرگرمی و نه تمسخر، خودمان را از ابلهان برتر دانسته و از بلاهت و ابله‌ی آنان، خنده‌مان بگیرد. البته، این خنده شاید هرگز بر روی لبان ننشیند، لیکن انبساط خاطری فراهم می‌آورد که از نیوشیدن قصه فراچنگ می‌آوریم و مگر قصه‌های عامیانه جز سرگرمی و انبساط خاطر همراه با پندهای خرد و درشت، هدف دیگری نیز دارند؟

تا اینجا، از کارکردهای طنزآمیز به مثابه الگوهای ساختاری معرفِ طنزآمیزی قصه‌های عامیانه سخن گفتیم و به چند الگو اشاره کردیم، لیکن، طنزآمیزی قصه‌های عامیانه علاوه بر

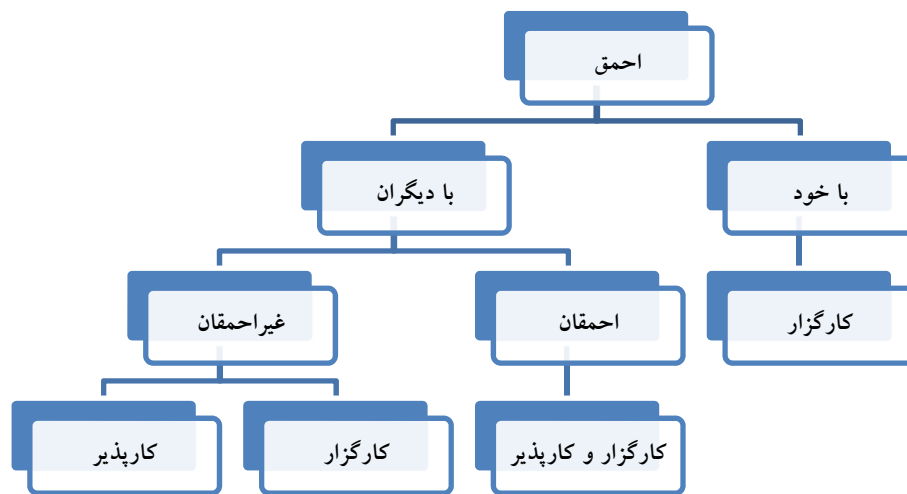
وابستگی به کارکردهای طنزآمیز به نقش‌های طنزآمیز معرف کارکردها نیز بستگی دارند که در ادامه آن را بررسی می‌کنیم.

۵.۳ نقش معرف کنش طنزآمیز در قصه‌های احمقان

پیکره قصه ابلهان که در مارزولف گردآمده، نشان می‌دهد که ابلهان در مقام عناصر ثابت قصه، به رغم کنش‌های جورواجوری که به مثابه متغیرها، انجام می‌دهند، نقش‌هایی محدود دارند که از رهگذرکنشی که انجام می‌دهند، تعریف می‌شوند. حال، گاه این نقش، خود فاعل/ کارگزار (agent) کنش است، و گاه، مفعول/ کارپذیر (patient) کنش. گاه، او خود کنش ابلهانه را انجام می‌دهد (حَمَق)، گاه، خود در معرض کنش ابلهانه قرار می‌گیرد و قربانی کنش خود یا دیگران می‌شود (محموق). در تیپ ۱۲۱۱ که در بالا بررسی کردیم، مرد جوان در معرض و در واقع، قربانی کنش‌های ابلهانه سایرین قرار می‌گیرد. از این رو، برای رهایی از این حماقت، رهسپار سفر می‌شود. در سفر نیز، قربانی حماقت دیگران می‌شود و از این رو، در پایان، بی‌آنکه از این حماقت‌ها رهایی یافته باشد، به منزل خود باز می‌گردد. در اینجا به نظر می‌آید که بتوان پی‌رنگ این قصه را در ساختاری سه بخشی قرار داد. عزم سفر برای رهایی از حماقت، گرفتار آمدن در حماقت‌های پی در پی سایر نادانان، بازگشت به وطن و پذیرش واقعیت که حماقت تمامی ندارد. در برخی تیپ‌ها از جمله ۱۲۶۰ و ۱۲۷۳، از میان سایر تیپ‌ها، مرد احمق، خود کنشگر رفتارهای ابلهانه خود است. در اینجا، احمق برای رهایی از حماقت خود، دست به کنش نمی‌زند، بلکه رفتار خود را در معرض دید دیگران قرار می‌دهد. از این رو، در تحلیلی ریخت‌شناسانه، می‌توان پیکره قصه ابلهان را در دو رده جای داد. در یک رده، احمق خود کنشگر است و در رده دیگر، احمق در معرض حماقت خود یا دیگران قرار می‌گیرد: احمق در مقام کنشگر/کارگزار و احمق در مقام کنش‌پذیر/ کارپذیر.

در روایت‌شناسی، پس از پراپ که نوع و تعداد کارکردها را تعیین می‌کند، کلود برمون (۱۹۷۳) است که ابتدا، تعریف پراپ از کارکرد را گسترش می‌دهد. از نظر پراپ، کارکرد، کنش نقش‌های قصه است که به‌واسطه ارتباط آن با سایر کارکردها تعیین می‌گردد. از نظر برمون، کارکردها یا کنشها یا هرگونه نتیجه حاصل از آنها، اهمیت بسیار دارد. از این حیث، نقشها، وظیفه چندان بر عهده ندارند. کامل‌تر این است که بگوییم از نظر برمون، «کارکرد نه فقط به‌واسطه کنش معرف شخصیت بلکه به‌واسطه هرگونه رخداد مرتبط با یک یا چند

شخصیت که نقش کارگزار یا کارپذیر را دارند، تعیین می‌شود» (۱۹۷۷: ۵۰). دوم، برمون، کارگزار را از کارپذیر بازمی‌شناسد. کارگزار، فاعل کنش و کارپذیر، مفعول آن است. حال، اگر احمق را که نقش محوری در قصه ابلهان دارد، به کارگزار و کارپذیر تقسیم کنیم، نمودار زیر دور از ذهن نخواهد بود:



در تیپ 1260A یعنی زن کودن که شیربرنج درست می‌کند، و نمونه آن در السول ساتن ش. ۵ آمده است، هفت خواهر، قصه حماقت‌های خودشان را برای ساریان شتر گم کرده، تعریف می‌کنند. خواهر اول که شوهرش قصاب است، پشه‌های اضافی را به جای پر، داخل متکا می‌ریزد. روزی که شوهرش به خواب رفته، چند کرم می‌بیند که روی صورت شوهر راه می‌روند، با دمپای به صورت شوهر می‌زند تا با خیال خود، کرم‌ها را بکشد، شوهر عصبانی او را طلاق می‌دهد. در اینجا، مجموعه کارهایی که زن انجام می‌دهد، معرف نقش او و این نقش نیز در مقابل معرف کنش‌های ابلهانه اوست. در اینجا، خواهر اول، کارگزار کنش‌های ابلهانه خودش است. در قصه خواهر دوم، زن نادان به جای آنکه سرکه را داخل خمیره عمل بیاورد، انگورها را به همسایه‌ها می‌خوراند و آجری را نیز بر سرشان می‌گذارد (که شبیه خمیره می‌شوند). شوهر، از نادانی زن، او را طلاق می‌دهد. در قصه سوم، زن نادان، برای درست کردن کاجی، چند گونی آرد و چند خیک شیره را در چاه می‌ریزد. در داستان چهارم، برای جلوگیری از ضرر، به جای شوهر، موهای خود را به دست سلمانی می‌سپارد.

در قصه پنجم، زن، برای آنکه شوهرش در زمین گلی زمین نخورد، همه کوجه را با صابون فرش می‌کند. زن ششم، سکنجبین را در حوض خانه درست می‌کند و زن هفتم نیز که برای مهمانان غذای درست نکرده، تمام تن خود را شیره‌مالی می‌کند و با چند نان در دست از مهمان می‌خواهد که به جای غذا، نان را روی تن او بمالند و بخورند. در مجموع، این چند قصه، کنش‌های ابلهانه زنان، معرف نقش آنها در مقام احمق است و این ابلهان، خود کارگزار کنش‌های خویش‌اند.

در برخی تیپ‌ها، احمق نه با خود، بلکه با دیگران، کارهای ابلهانه انجام می‌دهد که این دیگران، یا می‌توانند خود احمق یا غیراحمق باشند. از این حیث، احمق در برخورد با سایر ابلهان، هم می‌تواند کارگزار هم کارپذیر باشد. در برخورد با غیر ابلهان نیز یا کارگزار است یا کارپذیر. در تیپ ۱۳۳۲: چه کسی از همه احمق‌تر است، سه معلم احمق، داستان‌هایی می‌گویند تا میزان حماقت آنها را نشانه بدهد. معلم اول از شاگردان درخواست کرده هرگاه عطسه می‌کنند، دست بزنند. روزی که معلم با طناب دانش‌آموز به چاه می‌رود، دانش‌آموز عطسه می‌کند و طناب رها می‌شود. در قصه دوم، احمق که باور کرده، بیمار است، کوفته‌ای می‌خورد و از طیب می‌خواهد آن کوفته را به جای غده از بدنش خارج گرداند. در قصه سوم، احمق، عکس خودش در آب به جای دزد می‌گیرد. به داخل آب می‌پرد اما به شاگردش دستور داده که هرکه زودتر- او یا سایه‌اش- از آب بیرون آمد، او را کتک بزند و از این رو، خود کتک مفصلی نوش جان می‌کند. در اینجا، سه معلم در مقام کارگزار، خود قربانی کنش‌های ابلهانه خود نیز می‌شوند. در قسمی دیگر از تیپ‌ها، ابلهان در برخورد با غیر ابلهان یا کارگزارند یا کارپذیر.

در تیپ ۱۲۸۴: خود را باز نشناختن، احمق برای آنکه خودش را گم نکند، کدویی را به پایش می‌بندد، مرد دیگری، کدو را شب از پای او باز می‌کند. صبح روز بعد او از خودش می‌پرسد که آیا خود اوست یا کسی دیگر. یا اینکه در تیپ 1288A، مرد احمق، نمی‌تواند خری را که بر آن سوار است، پیدا کند. در اینجا، این افراد کارگزار کنش‌های ابلهانه خودشانند. در تیپ ۱۲۲۵، قاضی احمق در معرض کنش ابلهانه خود قرار می‌گیرد و مردم سهواً سر او را می‌برند. یا اینکه، در تیپ 1291D، مرد نادانی که خری را خریده و تصور می‌کند، خر، سخن می‌گوید، در معرض رفتارهای ابلهانه خودش قرار می‌گیرد که دیگران بر او اعمال می‌کنند و با سختی و مرارت به خانه بازمی‌گردد.

با این حال، در میان پیکره قصه‌ها، یافت می‌شوند قصه‌هایی که زیرکان، کارگذار و ابلهان، کارپذیرند. برای نمونه، در تیپ 1294A، مرد زیرکی، با قلقلک دادن دختر نادان که دستش با پنیر در کوزه گیر کرده، به او کمک می‌کند. یا در تیپ 1295A، مرد عاقل به نادانان توصیه می‌کند که برای عبور دادن عروس بلند قامت که از در تو نمی‌رود، لازم نیست که در را از جا درآورند یا سر عروس را قطع کنند. عروس می‌تواند سر خود را اندکی خم کند تا از در عبور کند. یا اینکه، در تیپ ۱۳۱۹، مرد زیرکی به عده‌ای نادان که تصورات باطل از پدیده‌ها دارند، کمک می‌کند: نادانان می‌پندارند که برج شکاف برداشته، می‌خواهد آنها را ببلعد؛ یا قیچی باز، حکم اژدها را دارد؛ یا کپه خاک را غده زمین می‌پنداند؛ یا خربزه‌ها را هیولا فرض می‌کنند.

از این رو، در مجموع، می‌توان نقش‌های معرف کنش‌های طنزآمیز را در قصه‌های ابلهان ذیل دو نقش اصلی احمق کارگذار و احمق کارپذیر تقسیم کرد که هم اسیر حماقت خود می‌شوند و هم دیگران را تحمیق می‌کند، طبق آنچه در نمودار بالا نشان دادیم. این کارگزاری/کارپذیری معمولاً خود را در تقابل‌های دوگانه‌ی طبیعی/غیرطبیعی، عاقل/احمق، متعارف/غیرمتعارف و جز اینها نشان می‌دهد.

۴. نتیجه‌گیری

در مجموع، می‌توان، قصه‌های ابلهان را واحد روایی کوتاه و بلندی در نظر گرفت که در آنها، مجموعه کنش‌هایی که فرد انجام می‌دهد، او را در سلک ابلهان در می‌آورد و در مقابل، ابلهان، دست به کارهایی می‌زنند که معرف سنخ ابلهان محسوب می‌شود. تعامل نقش و کنش، کارکرد/خویشکاری ابلهان را ایجاد می‌کند. در عین حال، عامل طنزآمیزی بیش از آنکه به عوامل زبانی و بلاغی وابسته باشد، غیرکلامی است و از تقابل امور ممکن/غیرممکن، منتظره/غیرمنتظره و مترقبه/غیرمترقبه که از ابلهان سر می‌زند، حاصل می‌آید و ما نیز به این دلیل به ابلهان و کارهای آنان می‌خندیم که از روی سرگرمی و تفنن، خود را برتر از آنان می‌دانیم و دل خوش کرده ایم که به جای آنان نیستیم، هرچند در عمل، بسیاری از کارهای آنان را انجام داده‌ایم. از حیث ریخت‌شناسی، این قصه‌ها را می‌توان به دو گروه کلی ابلهان کارگذار و ابلهان کارپذیر تقسیم کرد. از دیگر سو، ساختار برخی قصه‌های ابلهان را می‌توان عزیمت به قصد فرار از حماقت، کشمکش با کارهای ابلهانه دیگران و بازگشت به وطن توصیف کرد. با این حال، مهم‌ترین نکته‌ای که از این تحلیل

حاصل می‌آید این است که اگر قصه‌ها را نه بر حسب تیپ یا موتیف، بلکه بر اساس کنش معرف نقش و نقش معرف کنش، دسته‌بندی کنیم، لازم است که طبقه‌بندی آرئه-تامپسون و به تبع او، دسته‌بندی مارزولف از قصه‌های ایرانی را نیز سنخ‌شناسی دوباره کنیم. حال اگر قصه ابلهان را نه بر اساس تیپ یا موتیف، بلکه بر اساس کنش موجد نقش تعریف کنیم، برخی از اشخاص قصه‌ها و حکایات ابلهان به سبب آنکه در انجام دادن کنش معرف نقش خود اصرار و مداومت می‌ورزند یا حتی ورزیده‌اند، در مقام اشخاص سنخی و تیپیک، شهره‌عام و خاص می‌شوند. گونه‌ای از این اشخاص تیپیک در ظاهر امر دست به کنش‌هایی می‌زنند که معمولاً ابلهان معمولی یا نادانان ابله انجام می‌دهند، لیکن در اصل، کنش‌هایی که انجام می‌دهند، حامل نکته‌ای بس ظریف و البته خنده‌دار است و از این رو، در مجموع، می‌توان از این تیپ افراد ظاهراً احمق، ذیل عنوان کلی «عقلاءالمجانین» یاد کرد. از آن جمله اند «جُوحی» که گاه، او را با خواجه/خوجه/ملانصرالدین یکسان می‌پندارند، «بهلول» و «طلحک» در ادبیات عربی، فارسی و ترکی، از میان دهها ادبیات ملل. البته، در نگاهی به ادبیات اسلامی-عربی، می‌توان شماری دیگر از افراد سنخی را سراغ داد که به نوعی همین ویژگی‌های تیپیک ابلهان را دارند و پرداختن به آن به مجال دیگری نیاز دارد.

کتاب‌نامه

اول- ساتن، ل. پ. (۱۳۷۴). *قصه‌های مشدی گلین خانم*. تهران نشر مرکز
انجوی شیرازی، سید ابولقاسم. (۱۳۵۲). *قصه‌های ایرانی ۱ و ۲*. تهران: انتشارات امیرکبیر.
دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). *لغت نامه*. زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی. تهران: دانشگاه تهران.

رحمانی، روشن (۱۳۷۴). *افسانه‌های دری*. تهران: سروش
صدری افشار، غلامحسین و همکاران (۱۳۸۱). *فرهنگ معاصر فارسی*. تهران: فرهنگ معاصر
مارزوالف، (۱۳۷۷). *طبقه‌بنای قصه‌های عامیانه ایرانی*. تهران: سروش
مهتدی (صبحی)، فضل الله (۱۳۴۲). *افسانه‌ها*. ج. اول و دوم. تهران
نادری، افشین و سعید موحدی (۱۳۸۰). *شوقات: متل‌ها و قصه‌های مردم استان مرکزی*. اراک: انتشارات میراث فرهنگی

Aarne A., Thompson S. (1961). *The Types of the Folktale: A Classification and Bibliography*. Helsinki: FF Communications

- Aarne, Antti (1910). *Verzeichnis der Marchentypen*. FF Communications No. 3. Helsinki: Suomalaisen Tiedakatemian Toimituksia.
- Bremond, C. (1973). *Logique du ricit*. Paris: Seuil.
- Bremond, C. (1982). "A Critique of the Motif." In *French Literary Theory Today: A Reader*, ed. Tsvetan Todorov, 125-46. Cambridge: Cambridge University Press.
- Dundes, A. 1964 the Morphology of North American Indian Folktales, FF Communications 195(Helsinki).
- Dundes, A. (1997). The Motif-Index and the Tale Type Index: A Critique. *Journal of Folklore Research*, Vol. 34, No. 3 (Sep. - Dec., 1997), pp. 195-202.
- El-Shamy, H. M. (2004). *Types of the Folktale in the Arab World. A Demographically Oriented Tale-Type Index*. Bloomington - Indianapolis: Indiana University Press.
- Janik, V. K (1998). *Fools and Jesters in literature, art, and history: A bio biographical sources*. Westprt: Greenwood.
- Jason, Heda (1965).Types of Jewish-Oriental Oral Tales. *Fabula* 7, pp. 151-224.
- Klapp, O. E. (1949). The Fool as a Social Type. *American Journal of Sociology*, Vol. 55, No. 2 (Sep., 1949), pp. 157-162
- Propp , Vladimir Iakovelevich (1928/1968). *Morphology of the Folktale*. Trans. Laurevce Scott. Ed. Svatava pirkova-jakobson.austin: university of Texas press.
- Uther, Hans-Jöger (2004). *The Types of International Folktales: A Classification and Bibliography, Based on the System of Antti Aarne and Stith Thompson*. Part I: Animal Tales, Tales of Magic, Religious Tales, and Realistic Tales, with an Introduction. FFC 284. 619 pages. Issn 0014- 5815; ISBN 951-41-0956-2. Part II: Tales of the Stupid Ogre, Anecdotes and Jokes, and Formula Tales. FFC 285. 536 pages. IssN 014-5815; ISBN 951-41-0962-7. Part III: Appendices. FFC 286. 285 pages. IssN 0014-5815; ISBN 951-41-0964-3. Helsinki: Academia Scientiarum Fennica, 2004. Paper; n. p.